

میم مثل معلم - چهار کلمه حرف حساب

یاسمن زاده گلپایگان

میم اول را از (ما) می‌گوییم. ما دست‌اندرکاران آموزش کشور - از معلم و دبیر و مدیر گرفته تا برنامه‌ریزان آموزشی و عوامل برنامه میم مثل معلم - همگی به دنبال روزهایی از نوریم تا ذره‌بین تخصص روی آن بیندازیم و آتشی به پا کنیم که گرما بخش قلبها باشیم. قلبهایی که مخاطبینش میتوانند درباره این برنامه خاص - یعنی میم مثل معلم - کودکان و نوجوانان باشند. همانها که نام نسل زد و آلفا را یدک می‌کشند. دانش‌آموزانی که گویا همگان بر متفاوت بودنشان متفوق‌القولند. بنابراین اگر امروز و در این مقاله با مطالبی روبه‌رو شدید که به نظرتان عجیب و غریب بود، بگذارید به پای یک جوان نسل زدی که پای لپ‌تاپ نشسته و دانه دانه حروف را انگشتی نگاشته تا ردی از قلمش را در صفحه کلاسی به وسعت ایران پرننگ‌تر کند و البته اگر حمل بر خودستایی نگذارید و احیانا ما را گودزیلا - یا چیزی شبیه به آن - خطاب نکنید، احتمالا بتوان دو نگاه مخاطب و مجری را توأمان در این نوشته لمس کرد. البته میدانم این وصله‌های برجسبزی به کارشناسان امر تربیت کمتر می‌چسبد، زیرا که چون شما اساتیدی به چون ما نسل زدهایی زندگی آموختید و جرات دادید تا نقش بگیریم و ایفا کنیم. به احترام‌تان تمام قد می‌ایستم و به احترام‌تان می‌نویسم.

بیایید به (ما) برگردیم. ما دست‌اندرکاران آموزش کشور هر کدام با دغدغه‌های رنگارنگی دور میز پذیرایی شبیه به حرف میم دایره‌وار گشتیم تا به هدفهایی از کلان تا جزء برسیم که دنباله دارند.



آمده بودیم برای عدالت آموزشی. آمده بودیم الگوهای جدیدی برای آموزش ارائه دهیم. آمده بودیم تا ترفندهای فناورانه تر شدن فرآیند تدریس را برای همه نمایش دهیم. آمده بودیم تا ثابت کنیم حرفی برای گفتن داریم و در جامعه‌ای که کمبود گردش اطلاعات زیسته و خلاقیت‌ها را از آفتهای بزرگش برمی‌شمریم، پیشگام پیشکش نتایج سالیان تلاشمان باشیم.

میم مثل معلم تریبون همه ما بود و همه به آن امید بسته بودیم که اولین مسابقه استعدادیابی معلمی در جهان با ۷۲ شرکت‌کننده از سراسر کشور زربارمان ایران بتواند گامی برای پیشبرد اهدافمان و افزایش انگیزه‌هایمان برای مسیر پرفراز و نشیب زندگی حرفه‌ای بردارد. حالا و پس از حدود دو سال بدو بدو! جوانه جدیدی از معلمی در رسانه ملی زده شد که در نوع خود مبتکرانه و شجاعانه بود و حالا بیش از هر زمانی نیاز به نگهداشت و مراقبت دارد. کاری که بیشتر از اصحاب رسانه برمی‌آید تا عصای کهنسال آموزش باشند. به راستی که اگر ما معلمان پتانسیل کنشگری علوم تربیتی را در کنار درس و مشق و زندگی به پشت نیمکت‌نشینان زمان خود آموخته باشیم، حالا برایمان خورشید میشوند تا بتابیم بر هر آنچه تا امروز در تاریکی غبار گرفته بود. ما در حال نظاره نتیجه تربیت یک نسل هستیم و شاید پیامی بزرگ، شوک‌برانگیز و خارج از توانمان باشد که حافظ بگوید: گر تو نمی‌پسندی، تغییر کن قضا را!

به راستی امروز سیستم آموزشی چقدر در آموزش زندگی موثر بوده و تا آنجا که عصا بسازد چند فرسخ لنگ‌لنگان راه دارد؟ اصلاً بگذارید عین علم معلمی را از همین‌جا آغاز کنیم که آیا از منظر یک نسل زدی، سیستم آموزش کلان کشور رشد کرده است؟

ما روی سند خوبیم! خیلی هم خوب

با يك نگاه اجمالي به ميزان مشاركت مربيان پيش از دبستان، آموزگاران و دبيران در خواهيم يافت كه پرچم دبستانيها بار ديگر برافراشته شده و با عرض تبريك به سياستگذاران عرصه كودك پروري بايد اذعان داشت كه اين يعني ما دو عرصه مهم، ضروري و كليدي را كم انگاشته ايم يا به آنچه بايد در آن پرداخت يا نپرداخته ايم. اولي زمان طلايي مهم تربيت پيش از دبستان است و دومي دبirstانها كه پر از نوسانهاي هورموني و دوره بلوغ و نبوغ و خودشناسي است.

اگر فرض را بر اين بگيريم كه ساز و كارهاي پايش و اطلاع رساني همه ارکان آموزش با عدالت در مقاطع تحصيلي همراه بوده است، گمان مي رود آموزش دبستان از يك طرف بام و آموزشهاي ديگر از آن طرف بام افتاده اند. گويي كودك با هر تجربه زيسته كه در هفت سال اول زندگي خود مواجه بوده به يك باره وارد فضاي شاد، پر از ابزارهاي آموزشي و رنگ ميشود و در ادامه همزمان با ورود به سالهاي حساس نوجواني به دبirstاني پاي مينهد كه كمتر از آن در كلالي به وسعت ايران به تماشا نشستيم.

راستي چرا دبirstانهاي مان تا اين حد ظرفيت حضور پرشكوه خلاقيتها و مانور ايده هاي بكر و شادي آور باشد در حالي كه ديگر عرصه هاي آموزش رسمي كشور خود را تا حدي حتي بي نياز از اين امر ميدانند؟ نياز واقعي چه غلظتي از انگيزه ورزي، هيجان طلبي و استفاده از شيوه هاي متنوع آموزشي است؟

به گمان من تبغيري كه در سيستم اداره دبirstانهاي كشور به وجود آمده است برخاسته از نياز نوي جامعه مخاطب از جمله اوليا و كودكان است و همزمان با ورود ايشان به مقاطع بالاتر پيش خواهد رفت. بنا بر اين انتظار اينكه تبغير به وجود آمده را حتي با در نظر گرفتن تمام كلاسه هاي ضمن خدمت امثالهم نوعي توسعه بدانيم كمي دور از ذهن است. من محصل علوم تربيتي در سطح ارشد كه اتفاقا سالهاي زيادي از دانش آموزي ام نگذشته گمان مي كنم از اهداف ما در ميم مثل معلم بايد ايجاد تعادل در اين ور بام و آن ور بام باشد يعني تربيت دبirstانيهاي جست و جوگر، منعطف و مستقل با دايره لغوي گسترده و تفكر تحليلي قوي كه دروس پايه را درك کرده است و تحويل آنها به عرصه تخصصي تر دوره اول دبirstان به منظور كشف خويشتن و انتخاب مسير زندگي خود در کنار مهارت هاي حل مساله و تكنيك هاي يادگيري عميق تا براي سه سال دبirstان متمرکز روي آنچه مي خواهند با سيستمي شخصي سازي شده تلاش کنند و حمايت شوند. ان شاء الله كه در مراحل بعدي صاحب نظران اين موضوع پيشنهادي را به منظور ايجاد

یکپارچگی بیشتر مدنظر داشته باشند.

در این صورت است که می‌تواند تاثیر بسزایی در تربیت نسل داشته باشد و شکاف‌های ایجاد شده در جامعه را قدرتمندانه همپوشانی کند. در غیر این صورت نفوذ لازم را ندارد و توقع این تاثیر چیزی بیش از توان بدنه آموزش کشوری خواهد بود که صرفا برایش دیکته کرده باشند که از رو بخواند و بگوید: نقطه سر خط!

لام معلم را برای لطف و عتاب کنار گذاشته بودم. ما میمی‌ها به عنوان سردمداران سرمایه‌گذاری روی انسان نیک می‌دانستیم که ممکن است با کاستی‌ها، بی‌برنامگی‌ها، کم لطفی‌هایی مواجه شویم دقیقا به همان میزان که احتمال داشت فرصت‌های رشد فردی و جمعی برای خودمان و جهان پیرامونمان فراهم سازیم.

اینکه حالا ابعاد و کارکرد این برنامه تا چه حد به غایت القصوای هر دانه از خوشه ما نزدیک است را هر کسی از طن خود خواهد پنداشت، اما اگر استاندارد را آنچه در نظر بگیریم که از گفته خود گروه کارگردانی گرفته برداری شده باشد، باید حتما یک مشاور آموزشی تخصصی در کنار تیم هنری می‌بود تا به هنر ظریف معلمی رندانه سینما اضافه می‌کردیم و متن را قوت می‌بخشیدیم و تمرین می‌کردیم - آن هم گروهی، بر صحنه با محتوای دیجیتال- تا اجرایی تلویزیونی‌تر به مخاطب سختگیرتر امروزی ارایه دهیم که در مرحله پخش به جان همگی ما چون چای بعد از خستگی بچسبد.

اینها همکاری گروه کارگردانی و شرکت‌کنندگان را توامان می‌طلبید و هیچ گروهی نباید خدمات‌دهنده گروه دیگر می‌بود، چراکه محتوای اصلی، اجراهایی هستند که آبروی تمام ما میمی‌ها بود و پرداخت به آن، تمام برنامه را پرشورتر می‌کرد.

از آنجایی که این یک اقدام تلفیقی از آموزش و تلویزیون بود هر گروه باید فرصت پیدا می‌کرد تا ایده‌های دیگری را بشنود، درباره تناقضات بحث شود و نتیجه‌ای با در نظر گرفتن حساسیت‌های رسانه ساخته و پرداخته شود که البته نمی‌خواهم سیاه‌نمایی کنم که هیچ نبود، اما هر چه که بود کاش مثل کلاس اولی‌ها مزین به تشدیدش می‌کردیم.

از اینها که بگذریم، به تیم داوری می‌رسیم که حالا باید به نظاره بنشینند و تفکر عمومی را درباره نظراتشان با اندیشه خود در آمیزند و ترازو به دست حرف حسابشان را کتابت کنند.

مطمئنا این تجربه برای عزیزان داور هم نو بوده و حتما در لحظاتی تحت تاثیر هیجان‌ات خود قرار گرفته‌اند، اما به هر حال حضور اساتید برای تکتک ما میمی‌ها ارزنده بود و قطعاً اگر معیار دقیقی برای نظردهی داشتند در نگاه مخاطب و شرکت‌کنندگان موثرتر واقع می‌شد. به قول دکتر حافظی‌نژاد «میشد کمی عمیق‌تر بود» و در نظردهی به معلمان با هویت تفکر مشخصی عمل کرد.

میم آخر را از به رسم اول هر برنامه با شعری آذین می‌بندم که «
همه قبيله من عالمان دين بودند/

مرا معلم عشق تو شاعري آموخت» سعدی

کارشناس ارشد برنامه‌ریزی آموزشی

منبع؛ روزنامه اعتماد 22 آبان 1403 خورشیدی